

## کارگر تبعیدی دیروز

و

## "تشکل" سازی‌های امروز

(این مطلب را من در ماه مه ۲۰۰۵ نوشتم، ولی به دلایلی، آن را انتشار ندادم! و امروز لازم می‌دانم آن را در اختیار عموم قرار دهم، تا در این باره به بحث بنشینیم!)

فوریه ۲۰۰۶

در تب‌وتاب مسابقه "تشکل" سازی برای کارگران سرگردان ایران (که در طول قدمت نیروی کار به کرات شاهد چنین مواردی بوده‌ایم) و تبلیغات مبلغین رنگارنگ آن، و نیز طرح بحث‌هایی پیرامون "دفاع از کارگران ایران" و تشکیل "صندوق کارگری" در داخل و خارج کشور، تعدادی از دوستان کارگر از من خواسته‌اند تا حقایق مربوط به تشکلی که به "کارگر تبعیدی" معروف و به سرنوشتی نامعلوم دچار شد، مکتوب نمایم. از آنجاکه من نیز بارها خواسته‌ام تا نشست‌هایی برای جمع‌بندی آن بگذاریم، ولی کسانی که در مجامع عمومی، خود را بانی و گردانندگان آن تشکل شناسانده‌اند، به دلایل روشن، از پاسخگویی به آن سرباز می‌زنند، لذا اینک به منظور روشنگری، و (چنانکه اطلاع دارید، و یا خواهید دید) به دلیل آنکه تنها فردی هستم که بیشترین اطلاعات را در زمینه تاریخچه آن دارم، پیشنهاد دوستان را در خصوص مروری بر یک تجربه عینی کارگری، می‌پذیرم! به‌ویژه که این تجربه نیز نشان می‌دهد که اگر تشکل مستقلی هم از جانب کارگران ایجاد شود، چگونه از هرسو، حتا با نام "کمونیسم"، "کارگر" و... مورد یورش ضد کارگری قرار خواهد گرفت، که برخی‌ها آن را "گرایش‌های کارگری" نام داده‌اند!

این نوشته در ۲ بخش تنظیم یافته: ابتدا به‌طور فشرده، چگونگی پیدایش کارگر تبعیدی و مشاهدات شخصی خود و چند تن دیگر از اعضاء آن را خواهم آورد، و پس از آن، نظر خود را در مورد مسائل مربوط به آن مطرح خواهم نمود. ضمناً در کنار کارگر تبعیدی یک صندوق کارگری نیز تشکیل شده بود، که ماجرای آن را نیز به اختصار شرح خواهم داد. در بجهت تبلیغات "تشکل" سازی برای کارگران ایران و همچنین ایجاد صندوق کارگری، تجربه کارگر تبعیدی، که نمونه بارزی از "همکاری گرایش‌های مختلف کارگری" بود، برای کارگران و حامیان طبقه کارگر، قطعاً بی‌فایده نیست، و از آنجاکه یک اقدام عملی از صد برنامه و اساسنامه بالاتر است، چنین تجاربی برای درس‌آموزی در جهت مبارزه واقعی کارگران، ارزشمند خواهد بود. در اروپا، با همه ظواهر "دمکراتیک"ش، یک تشکل "مستقل" حاضر و آماده کارگری، به چنان سرنوشتی گرفتار آمد، تا چه رسد در کشور استبدادزده‌ای مانند ایران!... و شما مشاهده خواهید کرد که در جریان انجمن چه حرکت‌های آشکار و پنهانی برای نابودی این تشکل انجام گرفت، تا سرانجام آن را درهم شکستند...

آیا کارگران ما، کسانی‌را که دارند برایشان "تشکل" می‌سازند، واقعا می‌شناسند؟ آیا معنی "مستقل" و "تشکل مستقل" را می‌دانیم؟ و چرا کارگران به روزگاری گرفتار آمده‌اند که دیگران برایشان چنین فعالیت‌هایی را سازمان می‌دهند؟!... امیداست درصدی از کارگران، امکان و فرصت مطالعه این مطلب را بیابند و از این تجربه زنده استفاده کنند!

ر. فرهنگ

ماه مه ۲۰۰۵

# ۱. تاریخچه.

چگونگی پیدایش و افول

## کارگر تبعیدی

ارگان

جنبش دفاع از حقوق سندیکائی کارگران ایران

انجمن کارگران تبعیدی ایرانی

انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی

تصوّر می‌کنم هرکس، که بالأجبار از خانه‌وکاشانه خود آواره شده باشد، دوره‌ای از سرگردانی فکری و بی‌هویتی طبقاتی را نیز از سرگذرانده باشد! به نظر من کارگرانی که به کشورهای دیگر پناه برده‌اند، مدتی را که هنوز با محیط زندگی جدید بیگانه بودند، این بی‌هویتی را حتماً لمس کرده‌اند! من نیز مانند خیلی‌ها اجباراً از طبقه هم‌زبانم، و در پی آن عملاً از زندگی طبقاتی‌ام جدا شده و به اروپا، که چگونگی زیستن در آن برایم ناآشنا بود، پرتاب شدم. با آنکه در محل زیست موقت خود قصد ادامه فعالیت سیاسی را داشتم، ولی از آنجا که در اینجا فعالیت سیاسی از نوع خارج کشوری‌اش مطرح بود، در دوره پیشاپناهندگی، تطبیق دادن آن با درک خودم از مبارزه، به لحاظ طبقاتی، برایم دشوار می‌نمود. با سکناگزیدن در شهر هانوفر آلمان اما، کم‌کم این امکان برایم فراهم آمد.

مدتی طول کشید، و هنوز برای من فعالیتی به نام مبارزه در خارج کشور - به ویژه در زمینه کارگری آن - جا نمی‌افتاد! استقرار شرایط پناهندگی برایم بسیار دشوار بود! علتش آن بود، که افکارم دائماً در داخل ایران و مربوط به طبقه خودم دور می‌زد، ولی برای پاسخگوئی به آن، طرحی به ذهنم نمی‌رسید...

سرانجام، به تدریج به اهمیت رشته‌هائی از فعالیت در خارج از ایران، به عنوان پشت جبهه "منافع کارگران و زحمتکشانش"، که اصطلاحی رایج و شناخته شده در ادبیات چپ ما است، پی بردم! دفاع از "مبارزات توده‌ها" در داخل کشور، دفاع از زندانیان سیاسی و نیز کمک به معضلات پناهندگان سیاسی، فعالیت‌های دمکراتیک و... مضمون فعالیت آینده ما بود. عموماً ما کارگران هم، مانند دیگران، فکر می‌کردیم که فعالیت‌های دمکراتیک با مبارزات کارگری یکی است؛ همان‌طور که هر نوع مبارزه سیاسی را با مبارزه طبقاتی برای خود، یکی می‌دانستیم! من هم چنین بودم! اما در درونم، اگر چه همه این‌ها برایم با اهمیت محسوب می‌شدند، ولی فرعی به حساب می‌آمدند، و بی‌آنکه بتوانم دقیقاً چنین نیازی را توصیف کنم، به سادگی احساس طبقاتی یک کارگر، نظر به طبقه‌ام داشتم و کار اصلی را مبارزه مستقیم کارگری می‌دانستم. در عین حال در رابطه با مبارزات کارگران ایران، که دائماً ذهنم را به خود مشغول می‌داشت، هنوز تدبیر تازه‌ای نمی‌یافتم: نمی‌دانستم برای هم طبقه‌ای‌هایم در ایران، چه می‌توان کرد!

من در آن زمان با راه کارگر کار می‌کردم، و ناچاراً تمامی فعالیت‌های سیاسی‌ام نیز نمی‌توانست خارج از چارچوب آن سازمان باشد. سمت و سوی فعالیت راه کارگر نیز در آن زمان، به دلیل تحلیلی که از حاکمیت جمهوری اسلامی داشت (و برای برچیده شدن آن روزشماری می‌کرد!)، عموماً معطوف به داخل بود. از آنجا که تشکیلات ما همچنین - به دلایل مربوط به خودش -

به دفاع از مبارزات کارگران ایران علاقمندی نشان می‌داد، تلاش‌هایی را در تشکیلات آغاز کردیم، که بعدها به پایه‌گذاری تشکل اولیه "کارگر تبعیدی" منجر گردید. بنابراین از درون راه کارگر، در تدارک دفاع از مبارزات کارگران ایران برآمدیم. با بحث‌هایی که از اواخر سال ۱۹۸۶ در زمینه مبارزات کارگری در خارج از کشور با تشکیلات داشتیم، نظر سازمان، تأسیس حرکتی در خارج از کشور با مضمون و نام "جنبش دفاع از حقوق سندیکائی کارگران ایران" بود. این در شرایطی بود، که:

۱. در آن سالها، سازمانها و احزاب سیاسی چپ هنوز به اندازه کافی در خارج از ایران استقرار نیافته، و به خاطر موج مهاجرت از ایران و مشکلات پناهندگی، ایرانیان مهاجر در کشورهای متعدد پراکنده بوده، هنوز جا نیفتاده بودند،
۲. در این شرایط به هیچ روی مسائل کارگری و کمک به مبارزات کارگران ایران، به ویژه در خارج، برای گروه‌های سیاسی مطرح نبوده و مانند همیشه، کسی به فکر کارگران نبود،
۳. حضور کارگران پناهنده در خارج کشور بسیار اندک و انگشت شمار بود،
۴. سیاست تشکیلاتی راه کارگران بود که این "جنبش" از درون سازمان شکل بگیرد، و نیز هدایت آن برعهده ما باشد،
۵. انگیزه راه کارگر برای ایجاد چنین تشکلی (آن‌طور که بعدها دستگیر شد)، جایگزینی آن به جای تشکل مشابهی در خارج از ایران بود، که قبلاً در اختیار حزب توده قرار داشت!

من علاقمند بودم که تعدادی از کارگران قدیمی با داشتن سابقه فعالیت کارگری به عنوان هیئت مؤسس، این تشکل را بنا نهیم. ولی به دلیل نبود کارگران مهاجر ایرانی در آن مقطع، و نیز ناآشنا بودن و پراکندگی در امر پناهندگی در آن زمان، این کار میسر نبود. گزینش نام "جنبش دفاع از حقوق سندیکائی کارگران ایران" نیز، اگرچه از جانب تشکیلات آمده بود و آنان اساساً مضمونی منطبق بر نام آن نیز برای آن در نظر داشتند، ولی به عقیده من آغاز این نوع فعالیت در خارج از کشور، صرف نظر از محدود بودن چارچوب فعالیت آن در ابتدا، مضمون چنین تشکلی در ادامه کار خود می‌توانست ارتقا یابد... که بعداً به اشتباه بودن چنین تصویری پی بردم!

اما از آغاز بحث درباره این تشکل، بیش از یک سال طول کشید و هنوز تشکیلات نمی‌توانست به اندازه کافی کارگر برای هیئت مؤسس آن به من معرفی نماید!...

سرانجام، چهار نفر به عنوان اعضاء هیئت مؤسس این تشکل: دو نفر از اتریش (ج.م. و ج.ا.)، و دو نفر از آلمان (ن.ع. و س.ی.) و من، در شهر بُن آلمان، با حضور نماینده و عضو کمیته خارج راه کارگر (دکتر آ.)، نخستین نشست را گذاشتیم، که همه مان اعضا و هواداران راه کارگر بودیم. نماینده تشکیلات هم، طبق گفته خودش، به خاطر سمت و سو و خط دادن تشکل نو بنیاد ما، در نخستین نشست آن حضور یافته بود. در این نشست، دکتر آ. به ما اطمینان داد که تشکیلات با تمام امکانات از ما حمایت نماید!

چارچوب بحث نخستین (و نیز آخرین) نشست هیئت مؤسس، پیرامون ایجاد تشکلی بود، که می‌بایستی شکل "جنبش" به خود بگیرد و از مبارزات و منافع کارگران ایران دفاع نماید، حرکات و اعتراضات کارگری در داخل ایران را به گوش جهانیان و به ویژه کارگران دنیا برساند، و حمایت و پشتیبانی عموم را به نفع کارگران ایران جلب نماید.

روی طرح‌های اولیه تشکل بحث کردیم، مواردی را به تصویب رساندیم و در پایان جلسه برای پیش برد کارها تقسیم مسئولیت نمودیم. من در بین حاضرین، به عنوان مسئول اصلی یا دبیر این "جنبش" انتخاب شدم...

اما اعضاء هیئت مؤسس هیچ‌نوع همکاری از خود نشان ندادند. سپس تعداد دیگری کارگر از راه کارگر به خارج آمدند و

از تشکیلات به من پیشنهاد شد که از آنها هم برای این تشکل کمک بگیرم. نشست دیگری با افراد جدید (به اسامی: ا.س.، ی.و.، ر.ح.، س.ع.، م.ح. و س.ی.) گذاشتیم. ولی آنها نیز هیچ کمکی به پیشرفت تشکل نکردند و هیچ گام مشترکی برداشته نشد. در این زمان بود که آوانس مرادیان، کارگر قدیمی کفاش و یکی از رهبران سازمان ساکا، که طی سفری از ارمنستان به آلمان داشت، ایجاد این تشکل را به وی اطلاع دادم، و او ضمن استقبال از آن، خود را عضو آن دانست. سپس، به پیشنهاد راه کارگر تصمیم گرفتم برای اول ماه مه ۱۹۸۸، طی انتشار اطلاعیه‌ای، موجودیت تشکل را اعلام کنیم. از بین اعضاء هیئت مدیره، تنها کاری که برای این "جنبش" انجام گرفت، پیش‌نویس متن همین اعلامیه (فراخوان به فعالین کارگری ایران) از جانب دوستان ما در اتریش بود. البته دلیل تهیه این پیش‌نویس از طرف آنها آن بود، که به خاطر نبودن امکان نشست مشترک بین اعضاء، تنها جایی که حداقل دونفر به هم نزدیک بودند، آنجا بود، و بقیه هنرفر در یک شهر زندگی می‌کردیم؛ و این پیشنهاد نیز از جانب من بود، که آنها متن اطلاعیه را بنویسند. من هم متونی با عناوین "نامه سرگشاده‌ای به فعالین کارگری" و "طرح پلاتفرم جنبش" بر آن افزودم.

اعلامیه را اصلاح، و همراه با ضمائم آن چاپ و برای همه آنها پست کردم، و در چندین شهر در اروپا این اطلاعیه را، که نشانه آغاز فعالیت تشکل جدیدی به نام "جنبش دفاع از حقوق سندیکائی کارگران ایران" بود، میان ایرانیان پخش کردیم و... من نیز در شهر خودمان در جشن اول ماه مه، این اطلاعیه را به دست ایرانیان رساندم. همراه با اطلاعیه فارسی، در کشورهای انگلیسی‌زبان به زبان انگلیسی و در آلمان و اتریش به زبان آلمانی، اعلامیه‌ای صادر کردیم.

پس از اعلام موجودیت نیز همچنان تنها مانده بودم و اعضاء هیئت مؤسس هیچ‌گونه همکاری از خود نشان نمی‌دادند. نه حرکتی و نه پیامی از آنها مشاهده نمی‌شد!... "جنبش" اعلام شده تنها مانده بود، و تنها من مانده بودم... ولی من آن را رها نکردم! سپس تصمیم گرفتم به تنهایی، انتشار یک نشریه را آغاز کرده، از دیگر اعضاء هیئت مؤسس کمک بگیرم! من نام آن را "نشریه مسائل کارگری" انتخاب کردم و با تراست، طرح و کلیشه آن را نیز آماده نمودم. ولی کمیته خارج با این عنوان برای نشریه مخالفت نمود و آن را "کارگر تبعیدی" نام نهادیم...

نخستین شماره کارگر تبعیدی را در مردادماه ۱۳۶۷ (ژوئیه ۱۹۸۸) انتشار دادم. متن اطلاعیه و ملحقات آن را نیز در میان مطالب دیگر آن درج نمودم.

از شماره نخست نشریه تا شماره ۵ آن (یک سال تمام)، که تا این مدت کارگر تبعیدی به عنوان ارگان "جنبش دفاع از حقوق سندیکائی کارگران ایران" انتشار یافت، همراه با مطالب متنوع کارگری، اهداف تشکل را توضیح دادم. با اصرار از اعضاء هیئت مؤسس، تنها یکی دو مطلب کوچک از یکی از اعضاء هیئت مؤسس (از شهر بُن) دریافت کردم. همه تدارکات؛ از تهیه مطالب، چاپ و پست، تا گذاشتن میز درمنزای شهر ما (دو روز در هفته)، طی این یک سال، صرفاً برعهده من بود و تنها تایپ مطالب را یکی از اعضاء راه کارگر به من کمک می‌کرد. کارسنگینی بردوشم قرار گرفته بود، که دیگر به تنهایی، توان ادامه آن را نداشتم! همان‌طور که اشاره کردم، از یک سو، تشکل ما عملاً به نام راه کارگر رقم خورده بود؛ که خود باعث می‌شد تا دیگران با آن همکاری نکنند، از جانب دیگر خود راه کارگر هیچ‌گونه همکاری در آن نداشت. در حالی که این تشکل برای من اهمیتی ویژه پیدا کرده بود و به گسترش آن شدیداً علاقمند بودم. بنابراین بهترین راه آن بود که تشکل را مستقل از راه کارگر، و در پی آن، مستقل از سازمان‌ها و احزاب سیاسی سمت و سو دهم! از آنجا که اصلی‌ترین شعار نشریه آن را "زنده باد تشکل‌های مستقل کارگری" انتخاب کرده بودم - و این برای نخستین بار در نوع خود بود - برای استقلال آن اهتمام ورزیدم. به دنبال کسانی می‌گشتم که در ایران کارگر بوده و یا در خارج، کارگر بودند... سرانجام تعدادی کارگر پیدا کردم و آنها را متقاعد نمودم که

می‌توانیم با کمک یکدیگر این تشکل را مستقلاً به حرکت درآوریم.

در ایامی که دیگر از راه کارگر انشعاب کرده بودیم، و نیز تعدادی هم با سابقه کارگری به خارج مهاجرت کرده بودند، فرصتی دست داده بود تا بتوانم کارگران ایرانی دیگر را هم در این زمینه دخالت دهم. به‌منظور به‌حرکت درآوردن تشکل، لازم بود یک مجمع عمومی را سازمان دهم. این امر طبعاً با اهدافی که راه کارگر در پس این تشکل دنبال می‌کرد، مغایرت داشت. به‌همین دلیل آنها با چنین شیوه‌ی فعالیتی مخالف بودند، ولی از سوی دیگر، قادر به هیچ کمک و اقدامی هم نبودند. برعکس، در بین انشعاب‌یون راه‌کارگر چنین مخالفتی وجود نداشت، و تعدادی از اینان در زمینه‌هایی با کارگر تبعیدی همکاری می‌نمودند. برای استقلال تشکل، تا برگزاری مجمع عمومی می‌بایستی به‌تنهائی تلاش می‌کردم، تا دیگران را در آن دخالت دهم، و آنگاه می‌توانستیم کار جمعی را آغاز کنیم.

با تلاش بسیار، دیگران را هم به‌کارگر تبعیدی کشاندم. یک کارگر سابق فولاد اهواز، یک کارگر سابق کفش ملی، کارگر سابق چاپ و تعداد دیگری از کارگران، با این تشکل حاضر به همکاری شدند، که اکثر آنها تا پایان کار انجمن، به‌عنوان قدیمی‌ترین و فعال‌ترین اعضاء آن باقی ماندند... و سرانجام، با تلاش بسیار، موفق شدم نخستین مجمع عمومی تشکل را برگزار نمایم.

در مجمع عمومی نخست (که در دوم و سوم سپتامبر ۱۹۸۹ در شهر ما، هانوفر، تشکیل گردید)، ۲۴ نفر شرکت کردند، که از چند کشور آمده بودند. این مجمع با تفاهم برگزار شد. تشکل ما پلاتفرم خود را به‌تصویب اعضاء حاضر در مجمع رساند، و به‌منظور تهیه‌ی اساسنامه و انتشار نشریه، یک هیئت اجرایی موقت برای سه ماه آینده انتخاب نمود. بنابراین، از آن‌پس توانستیم به‌طور مستقل کار کنیم - اگرچه پیش از آن هم به‌استثنای رهنمودهای اولیه و برگزاری هیئت مؤسس از راه کارگر، هیچ کمک و امکانی برای آن نگرفته بودم! در عین حال، تمامی گزارشات لازم، از طرف من به مجمع نخست داده شد و در بخش‌گزارش مالی نیز، که شخصاً بیش از ۴۵۰ مارک آلمان با سند هزینه کرده بودم، به‌انجمن بخشیدم...

در شماره ۲۱ کارگر تبعیدی (شهریورماه ۱۳۷۲) می‌خوانیم:

"حدود یک سال و نیم طول کشید، تا سرانجام توانستیم نخستین مجمع عمومی سراسری خود را در ماه سپتامبر ۱۹۸۹ برگزار کنیم، و هیئت مؤسس جای خود را به هیئت منتخب مجمع عمومی داد."

به‌دلیل آنکه اصطلاح جنیش به‌مذاق اتحادیه‌های کارگری آلمان خوش نمی‌آمد و به‌آن مضمون "کمونیستی" می‌دادند(!) و خود را مجاز به همکاری با آن نمی‌دانستند (در پی، به‌این نکته اشاره خواهم کرد)، در مجمع عمومی نخست، نام تشکل را "انجمن کارگران تبعیدی ایرانی" گذاشتیم، و بعدها نیز نام آن را به "انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی" تغییر دادیم، ولی نشریه آن همچنان "کارگر تبعیدی" باقی ماند.

شنیدیم که یدالله خسروشاهی همراه با چند تن دیگر، با شنیدن تشکیل کارگر تبعیدی، تشکل مشابهی را با نام "انجمن کارگران پناهنده و مهاجر" در لندن بنیاد نهاده‌اند. از این دوستان هم، که در مجمع اول ما شرکت نکرده بودند، برای شرکت در مجمع عمومی دوم کارگر تبعیدی دعوت نمودیم. آنها، به‌منظور بررسی و آشنائی با تشکل ما، دونفر را به‌عنوان ناظر به‌مجمع عمومی دوم ما فرستادند، و بر اثر نظر مثبتی که در این نشست پیدا کردند، همکاری با تشکل ما را پذیرفتند و در مجمع عمومی سوم (اوت ۱۹۹۰)، به‌این تشکل پیوسته، در آن ادغام شدند، و از آن‌پس دوستان لندن هم رسماً عضو کارگر تبعیدی شدند.

در مجمع عمومی دوم، که به تاریخ ۶ و ۷ ژانویه ۱۹۹۰ در هانوفر برگزار کردیم، بسیاری از اعضای انجمن، از کشورهای مختلف، و دو نفر ناظر از لندن، در بحث‌ها شرکت داشتند، و اساسنامه انجمن نیز به تصویب رسید. تعداد شرکت‌کنندگان در این مجمع بیش از دو برابر مجمع نخست بود.

کارگران عضو و هوادار نیروهای مختلف چپ حاضر در خارج کشور، عناصر منفرد از کارخانجات بزرگ ایران از لوله‌افرواز تا ایران‌ناسیونال و کفش ملی، و دیگران نیز، که خود را کارگر معرفی کرده بودند، در این مجامع شرکت می‌جستند و این تشکّل به‌طور وسیعی در سراسر جهان گسترش یافت؛ و تنها تشکّل از نوع خود در بین ایرانیان خارج از مرزهای ایران بود، که مستقل از احزاب و گروه‌های سیاسی، فعالیت‌های چشمگیری را آغاز نمود. اعضای هیئت رئیسه نیز به‌طور دموکراتیک و در فضائی دوستانه و کارگری، از بین همه اعضا حاضر در مجامع انتخاب می‌شدند، و من هم همچنان هر بار به‌عنوان یکی از گردانندگان اصلی این تشکّل و نیز در مسئولیت نشریه انتخاب می‌شدم...

گفتنی است که هیچ‌یک از آقایان اعضای هیئت مؤسس در هیچ‌کدام از مجامع عمومی انجمن شرکت نمودند! انجمن به‌سرعت رشد می‌یافت و در بسیاری از کشورهای واحدهای خود را تشکیل داد. ارتباطات وسیعی بین اعضای آن در سراسر دنیا برقرار گردید و به‌ویژه کارگرانی که به‌سازمان‌های سیاسی وابسته نبودند، از آن استقبال بی‌نظیری می‌کردند...

در مجمع عمومی سوم انجمن، که در ماه اوت ۱۹۹۰ در هانوفر برگزار شد، نمایندگان انجمن لندن نیز شرکت داشتند، و آنان همکاری خود را با انجمن ما آغاز نمودند، که گزارش مفصل آن در شماره ۱۰ کارگرتبعیدی (آذرماه ۱۳۶۹) درج گردیده است. تعدادی از کارگران قدیمی، که به‌خارج مهاجرت کرده بودند، عضو انجمن شده و فعالانه در انجام امور آن شرکت می‌جستند. سپس آلبرت سهرایان نیز به‌آلمان آمد و پس از مدتی، او نیز در انجمن عضویت یافت.

واما، از زمانی که ی‌الله به هانوفر آمد و با جلیل محمودی و ناصر سعیدی آشنا شد، از همان روزهای نخست، رابطه ویژه‌ای بین آنها برقرار گردید: وی از جانب این آقایان لقب "استاد" گرفت، و آنها با یکدیگر نشست‌های منظم محفلی گذاشتند... و از آن پس پیوندی محسوس ولی ناپیدا، آنها را به یکدیگر مرتبط می‌ساخت. بارها اتفاق افتاد، که روزها از حضور وی در خانه این آقایان می‌گذشت، آنگاه ما از ورود وی به شهرمان مطلع می‌شدیم... این محفل پایه تشکیل فراکسیونی بود، که "پژوهش کارگری" از آن استخراج شد و سرانجام "بنیاد کار" از آن روئید. دو صفحه از شماره ۳۵ نشریه کارگرتبعیدی در ماه اوت ۱۹۹۶ به معرفی کتاب "کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه" اختصاص یافت... و انجمن ما محلی شد برای اختفای فعالیت‌های محفلی، علیه خودش. همه این موارد ولی در ایامی انجام می‌گرفت، که اینان ظاهراً با "کارگرتبعیدی" همکاری داشتند! درحالی که انجمن از این همه حرکات خزیده، بی‌خبر بود! در ادامه، در این زمینه با حقایق بیشتری آشنا خواهیم شد...

واحد هانوفر انجمن بزرگترین و فعال‌ترین واحد انجمن بود، و حدود ۳۲ نفر عضو داشت، که با کم‌وزیاد شدن تعداد آن، رویهم‌رفته حدود ۱۶ نفر در جلسات واحد شرکت می‌نمودند. بسیاری از فعالیت‌های انجمن در این واحد متمرکز بود. (من نیز، که عضو این واحد بودم، لزوماً بیشترین اطلاعاتم مربوط به فعالیت‌های این واحد بوده، و آنچه در اینجا طرح می‌شود، غالباً فعالیت‌های عمومی همین واحد، و نیز کل انجمن را در بر می‌گیرد.)

به‌منظور ارتباط و همکاری با اتحادیه‌های کارگری آلمان باهدف بردن مشکلات کارگری ایران به میان‌شان و جلب حمایت آنان از مبارزات کارگران ایران، به‌اتحادیه سراسری کارگران آلمان (د.گ.ب) رفتیم. آنها ابتدا از نامی که ما برای تشکّل خود انتخاب کرده بودیم، ایراد گرفتند و می‌گفتند که واژه "جنبش" همان "جنبش کارگری" را القا می‌کند، که مضمون "کمونیستی" دارد! بنابراین، به این بهانه آنها خود را مجاز نمی‌دانستند با ما همکاری کنند!

برای ثبت تشکّل به دفتر اسناد رسمی مربوطه مراجعه کردیم. در آنجا هم سر نام تشکّل حرف داشتند و می گفتند با انتخاب این اسم، در آینده هم نخواهیم توانست از امکانات قانونی تشکّل های عمومی<sup>۱</sup> بهره مند شویم و... بعدها، نام انجمن را هم عوض کرده، آن را در آن شهر به ثبت رساندیم، و عضو اتحادیه کارگری سراسری آلمان شدیم. ابتدا یک هیئت سه نفره (خانم س.، آقای بهادری و من)، به عنوان نمایندگان انجمن در اتحادیه، سپس بهادری، رضا و خانم س. و در آخر، بهادری و ناصر سعیدی، رسماً در جلسات آنها شرکت می نمودیم، و آقای سعیدی، که هنوز عضو انجمن نبود و داوطلبانه در آن فعالیت می کرد، به عنوان مترجم انجمن معرفی شده بود...

در ابتدای کار، رفتار اتحادیه نسبت به ما تبعیض آمیز بود، و ما را تحویل نمی گرفتند، ولی کم کم در آنجا جا افتادیم. اتحادیه سراسری آلمان نشست هفتگی داشت. هیئت نمایندگی انجمن در این جلسات شرکت، و بحث و گفتگو می کرد. حاصل حضور ما در این اتحادیه، فعالیت های چشمگیری بود: به ویژه کمک های شایان توجهی، برای کارگران سرگردان ایرانی در ترکیه بود، که در پی به آن خواهیم پرداخت...

ولی بعدها متوجه شدیم که برخی از روابط مابین آقای سعیدی و آقای بهادری برای انجمن ناروین مانده است! به خاطر اینکه آقای بهادری به زبان آلمانی تسلط نداشت، همه مسائلی که در اتحادیه می گذشت، به انجمن انتقال نمی یافت: از قبیل مسائل مربوط به هیئت اعزامی اتحادیه های سراسری آلمان در مسافرت به لهستان (که مطالب کارگری آقای ناصر سعیدی در این رابطه را به دنبال داشت)، تحصیلات دانشگاهی ایشان، و همچنین موارد متعدد دیگری که به همراه آورد... و در اینجا به مواردی از آنها، اشاره می کنیم:

اتحادیه های کارگری سراسری آلمان شعبه هانوفر گفته بود که در نظر دارد هیئتی را برای بازدید از اتحادیه های کارگری و کشتی سازی لهستان، به آن کشور اعزام نماید، به همین لحاظ هر کدام از تشکّل هایی که در آن اتحادیه عضویت دارند، می توانند یک یا دو نفر را برای همراهی با هیئت، به این اتحادیه معرفی کنند. ولی این موضوع برای بهادری ترجمه نشده، و به انجمن اطلاع داده نشده، و انجمن از این موضوع بی خبر مانده بود. پس از آنکه آقای ناصر سعیدی از سفر لهستان بازگشته و گزارش سفر خود را در نشریه کارگر تبعیدی به چاپ رساند، آقای بهادری، موضوع را از آنها پرسید. آقای جلیل محمودی گفت که ایشان با هزینه خود به این سفر رفته است! سپس عضو نماینده انجمن از اتحادیه در این زمینه پرسیده بود، به او پاسخ داده بودند که « یک نفر نماینده ای که از طرف انجمن شما به ما معرفی شده بود، همراه هیئت بوده است! » و آقای بهادری هم سکوت اختیار کرده بود! این بدان معنا بود، که آقای سعیدی خود را به عنوان نماینده انجمن به اتحادیه معرفی کرده بود!... بنابراین، قبل از آنکه موضوع هیئت نمایندگی رسماً برای انجمن مشخص شده باشد، آقای سعیدی در هیئت اعزامی به لهستان شرکت داشت!...

پس از این سفر بود، که آقای سعیدی ترهای عقب مانده کارگران لهستان را، که آشکارا گرایش اتحادیه گرائی کارگری را دامن می زد، به عنوان تجارب کارگری، و به منظور گسترش آن، و ترغیب در ظهور رهبرانی همچون *لخ والسا* برای کارگران ایران مطرح ساخته، به خورد ما داد!... سیاست نشریه ما هم ایجاد مانع برای درج نظرات گوناگون، نبود.

---

۱- طبق قوانین آلمان، تشکّل های عمومی با شرایطی، به عنوان تشکّل های عام المنفعه، می توانند از دولت کمک های مالی و امکانات دیگر دریافت کنند، و حتّاً افرادی را در آن استخدام نمایند. همچنین افراد حقیقی یا حقوقی مجازند به این گونه تشکّل ها کمک مالی نموده، مبلغ آن را از مالیات سالانه کسر نمایند.

از فعالیت‌های این تشکّل، علاوه بر آلمان، حضور در سندیکا‌های کارگری هرکشور، و از این طریق افشای ماهیت و سیاست‌های ضدکارگری رژیم جمهوری اسلامی، با اسناد و مدارک معتبر، وقانع کردن رهبران این سندیکاها برای مردودشمردن نمایندگان غیرکارگر و ضدکارگری این رژیم در کنفرانس‌های بین‌المللی و اخراج این افراد اعزامی از سوی رژیم در سازمان جهانی کار بود، که ما به سهم خود توانستیم پس از سالها تلاش، سرانجام با آقای آدام، نماینده اتحادیه‌های سراسری آلمان در دوسلدورف ملاقات کنیم و برای نخستین بار، با ارائه اسناد و مدارک او را متقاعد سازیم تا در کنفرانس بین‌المللی کار، نمایندگان اعزامی رژیم اسلامی را به جای نمایندگان کارگران ایران، افشا نماید و خواهان اخراج آنها از این کنفرانس جهانی شود... همچنین ملاقات‌هایی را با رؤسای چند اتحادیه مهم آلمان ترتیب دادیم، که در برخی از آنها (مانند اتحادیه صنایع پتروشیمی آلمان) یدالله هم همراه ما در این نشست‌ها شرکت می‌جست.

چنانکه گفته شد، عنوان "کارگر تبعیدی" برای نشریه تشکّل، تقریباً در هر مجمع عمومی به بحث گذاشته می‌شد و این نام مورد تصویب قرار می‌گرفت، که تا آخرین شماره آن (۳۸ شماره) نام نشریه تعویض نشد. اما مطالب مندرج در آن، حاوی مسائل متنوع کارگری بود. در شماره ۲۱ کارگر تبعیدی آمده است:

"مطالب کارگر تبعیدی مطالب کارگری بوده، که خود کارگران آن را نوشته‌اند - حتّاً اگر هنر نویسندگی در آنها به کار گرفته نشده باشد. حقیقتی است که کارگران ما کمتر قلم به دست گرفته‌اند و بیشتر ابزار کار تولیدی در دست داشته‌اند... کارگران در تلاش معاش خود امکان بروز استعدادهای کتبی هنری‌شان را نیافته‌اند. به همین جهت قلم‌های ما ظرافت هنرمندان نویسنده‌گان حرفه‌ای و مهارت بیان ژورنالیست‌ها را ندارد. به‌طور غیرحرفه‌ای در نگارش، گلب مطلب را می‌گوئیم، و گاه‌ها تنوریزه نشده، ساده، خشک و زمخت بیان می‌کنیم! با این همه، مطالب نشریه‌مان اما، به تدریج جاافتاده‌تر و روان‌تر می‌شود، و تلاش خواهیم کرد نقایص گذشته را کم و کمتر کنیم. ما ضعف‌هایمان را نمی‌پوشانیم، اما برای اصلاح و جبران آن می‌کوشیم."

مطالب نشریه به مسائل کارگری اختصاص داشت؛ و این همان چیزی بود، که از ابتدا برای آن تلاش می‌کردم. ولی بعضی از دوستان دارای چنین نظری نبودند: بعضی‌ها خواهان "سیاسی شدن" آن، و عده‌ای خواستار "دمکراتیک شدن" آن بودند! بد نیست یک نمونه را در اینجا بیاورم:

یکی از دوستان (خانم س.)، که به عنوان همکار نشریه با من روی مطالب رسیده از جانب کارگران کمک می‌کرد، بر این نظر بود، که مطالب کارگرانی که سوادشان کم است، باید اصلاح، ادیت و "درست" شود، و حتّاً مضمون آن نیز باید کنترل گردد! به همین منظور وی به اصلاح اغلاط املائی و انشائی نوشته‌های فرستاده شده اکتفا نکرده، تمام نوشته کارگران را زیر و رو و "اصلاح" می‌کرد. وی گاه‌ها تمام نوشته را خط می‌زد و برخی موارد چند صفحه را حذف، و آن را در چند جمله خلاصه می‌نمود! و این در حالی بود که نیازی هم به اشاره کردن خلاصه مطلب نمی‌دید! وی بر این اعتقاد بود، که بدین وسیله بایستی سطح نشریه را بالا ببریم!... برعکس، من معتقد بودم، که هرآنچه توسط کارگران نوشته شده، حتّاً اگر با اغلاط و اشتباهاتش هم چاپ کنیم، اشکالی ندارد، و بر این نظر بودم، که نباید سطح آگاهی، سواد و معلومات خود را بیش از آنچه که هست، نشان دهیم!... و این امر یک بار هم به شدیدترین وجهی به درگیری لفظی بین ما منجر گردید. و چون اختیار اصلی نشریه برعهده من بود، از توریته خود در این زمینه استفاده می‌کردم! و همه مطالب خط‌خورده را تایپ و چاپ می‌کردم! من اصولاً چنین شیوه برخورد از بالا و خودمدارانه را در تمامی زوایای تشکّل، قبول نداشتم. به همین جهت هم در صورت لزوم، در مجامع



عمومی چنین مواردی را به میان جمع می‌بردم (که آشنایان من، این‌گونه عملکرد مرا، چه در تشکّل‌های کارگری و چه فعالیت‌های سیاسی، سراغ دارند). طبعاً چنین شیوهٔ فعالیتی، خوشایند عام نبوده، به همین سبب برخی‌ها برای مقابله با آن، از راه‌های دیگری به مبارزه برمی‌خاستند!...



از آنجا که برخی از دوستان مواردی را می‌پرسند، که از آنها بی‌اطلاعم، در اینجا ضروری می‌دانم به این نکته اشاره کنم که اگرچه در دفاتر اسناد رسمی، نام من به‌عنوان دبیر انجمن ثبت شده بود، ولی من از کمک مالی دریافتی احتمالی انجمن از ارگان‌های دولتی آلمان؛ که صرفاً شایعه بوده و یا حقیقت داشته، و موارد این‌چنینی، هیچ‌گونه اطلاعی ندارم!

## بحث‌ها و مناقشاتی که به انجمن تحمیل می‌شد:

کم‌کم خارج از مسائل مربوط به انجمن، بحث‌های گوناگونی به داخل آن راه یافت، که آن را به خود مشغول می‌داشت، ولی پس از یک دوره، به کناری نهاده می‌شد. از جملهٔ این موارد چرایی "دفاعی" دانستن تشکّل ما بود، که معتقد بودند "جنبش کارگری" دفاعی نبوده، و طرح این بحث‌ها به‌انفعال مبارزات سیاسی دامن خواهد زد!... هجوم چنین نظری بیشتر از جانب "حزب کمونیست کارگری" در یک مجمع عمومی بود، که از کشورها و شهرهای مختلف - به‌ویژه هیئتی به‌سرکردگی رضا شهرستانی - به‌هانوفرآمده بودند، که انجمن را به‌باد تمسخر گرفته، و انجمن را به "هیئت سینه‌زنی" و "حسینیه اصفهانی‌های مقیم تهران" تشبیه می‌کردند و جلسهٔ انجمن را متشنج می‌نمودند. آنها معتقد بودند که باید فعالیت سیاسی را در حزب سیاسی پیش برد، و چنین حزبی هم موجود است (حزب خودشان). بنابراین ایجاد دار و دسته‌های "حسینیه‌ای" غیرضروری است!

مورد دیگر این بود که عده‌ای می‌گفتند، که جداکردن مبارزات کارگران از متن مبارزات عمومی **توده‌ها**، به "جنبش" عمومی ما لطمه می‌زند، بنابراین نباید پرچم جداگانه‌ای در جهت "پراکندگی" عَلم نمود!... اینان، به جنبش همه‌خلقی اعتقاد داشتند، تا یک جنبش بزرگ اجتماعی سازمان یابد. نمایندگان این نظریه، شاخه‌هایی از طیف فدائی بودند.

مورد سوم دربارهٔ شعار "زنده‌باد تشکّل‌های مستقل کارگری" انجمن بود، که غالب چپ‌های ما مخالف آن بودند. طرفداران این نظریه بر این باور بودند، که انجمن باید این شعار را از سرلوحهٔ فعالیت خود حذف نماید؛ چراکه چپ‌ها و "کمونیست"‌ها همان اهداف کارگری را پیش می‌برند، و کارگران هم باید با آنها همکاری کنند. به‌علاوه، کارگران نمی‌توانند مستقل از "کمونیست"‌ها مبارزات خود را سازمان دهند!

بحث دیگر در خصوص "حقوق سندیکائی" بود، که تشکیل سندیکا از خارج کشور برای داخل را از آن استنتاج می‌نمودند! این بحث، که در اوایل جاری شده بود - و به‌نوعی هم تا اواخر ادامه داشت - مطرح می‌کرد، که چون راه‌کارگر رفرمیست و طرفدار سندیکاست، می‌خواهد اهداف سندیکائی خود را بدین طریق در خارج کشور ادامه دهد!... این درحالی بود که برخی مباحث این‌چنینی، در شمارهٔ دوم کارگر تبعیدی توضیح داده شده بود.

و اما بحث مهمی که مدت‌ها انجمن را به خود مشغول داشت، تشکیل کمیته‌های حزب کمونیست کارگری بود، که بعدها

با نام "کارگرمروز" انتشار یافت، اساساً در تقابل با تشکل ما - به مثابه اینکه تنها آنها هستند که مسئله کارگری دارند، نه هیچ کس دیگر! - و در واقع ادامه همان سیاست مجمع عمومی دوم آنها به شیوه دیگر بود. گردانندگان آن انحصار طلبانه، ما را رقیب خود تصور نموده، تلاش می کردند ما را از صحنه به درکنند! این در حالی بود، که از نظر ما، فعالیت های ما هیچ گونه تقابلی با زحمات آنها نداشته، بلکه با حضور آنها تلاش های گسترده تری به نفع کارگران کشور ما می توانست سازمان یابد. اما برخوردهای به غایت فرقه ای گردانندگان این نشریه دائماً موانع تازه ای را برای ما ایجاد می نمود. تعدادی از این دوستان، به طور سازمان یافته در مجمع عمومی و همه فعالیت های جاری ما اختلال می نمودند و چون به درهم شکستن این تشکل دفاعی موفق نشدند، سرانجام به ما پیشنهاد همکاری دادند! در رأس این افراد حزبی آقای رضا مقدم قرار داشت، که چگونگی سازماندهی فراکسیون خود را برای تلاشی انجمن ما به پیش می برد. وی همزمان با مجمع عمومی انجمن، به شهر ما آمده و فراکسیون حزبی خود در انجمن ما را هدایت می کرد، که یک بار هم، به دلیل آنکه در پیشبرد اهداف خود موفق نبودند، به شیوه دیگری متوسل شد: وی همزمان با مجمع عمومی انجمن، من و یدالله را در خانه رضا پایا به مذاکره خواند و پیشنهاد همکاری بی قید و شرط به ماداد! او گفت، در صورتی که ما با آنها اعلام همکاری بکنیم، آنها حاضر خواهند شد همه تصمیمات ما را در این حوزه بدون قید و شرط بپذیرند! طبعاً پیدا بود، که آنها اهدافی را در پس این مذاکره تعقیب می کنند، ولی حقیقت آن بود، که یدالله به دلایلی این شیوه همکاری را نمی پذیرفت، در حالی که من شخصاً از درک آن عاجز بوده، استدلال کافی برای رد آن نداشتم! به همین خاطر هم متزلزل شده بودم و نمی توانستم پاسخ قاطعی به وی بدهم، که مبدا از چارچوب منافع کارگران عدول کنم! به همین سبب این پیشنهاد را در جلسه کارگرتبعیدی مطرح نمودم، که با بدبینی، و در نتیجه با مخالفت دوستان کارگرتبعیدی مواجه گردید...

به دنبال این ماجرا، رضا پایا، که نامش به عنوان یکی از سه عضو اصلی انجمن در دفتر اسناد رسمی به ثبت رسیده بود، بدون اطلاع ما و به منظور ضربه زدن به انجمن (که مطابق با قوانین ثبت آلمان انجمن از رسمیت می افتاد)، استعفای خود را به دفتر مزبور تسلیم نموده بود. (ضمناً وی به برخی از اعضاء انجمن گفته بود، که: « جلیل محمودی و ناصر سعیدی در "پویش" رخنه کرده و آن را متلاشی کرده اند و آنها همین بلا را سر شما هم خواهند آورد! » البته چنین هشدار را از جانب دیگران هم شنیده بودیم. همچنین پس از سخنرانی ناصر سعیدی در کانادا در دو سال پیش، رضا پایا به من اطلاع داد، که آقای ناصر سعیدی در آنجا ادعا کرده است که خودش بنیان گذار کارگرتبعیدی بوده است! به همین سبب من و آقای بهادری در سخنرانی سعیدی در شهر کلن از ایشان همین موضوع را پرسیدیم، که وی، آن را تکذیب نمود!)

همان طور که اشاره کردم، شعار "زنده باد تشکل مستقل کارگری!" خوشایند احزاب و سازمان ها نبود. این نکته را برخی از شرکت کنندگان، موضوع بحث بسیاری از جلسات می کردند. ولی تا آنجا که من به یاد دارم، به استثنای من، مدافعین دیگر این شعار، تنها کسانی بودند، که خود نیز وابستگی تشکیلاتی نداشتند؛ از جمله آقای بهادری، سعید و دیگران مدافع سرسخت این شعار و استقلال انجمن بودند.

انجمن ما تا سال ۱۹۹۴، به همان سیاق گذشته فعالیت خود را ادامه داد و مسئولیت نشریه آن تا آن تاریخ همچنان بر عهده من بود. ولی کم کم مسائل و نظرات جدیدی که در آن شکل گرفته و به شیوه ای ناصادقانه و غیر کارگري پیش رفته بود، در این مجمع به صورت ناخوشایندی بروز یافت، که با شیوه ها و برخوردهای سازمان یافته محفلی همراه بود... به هر طریق، از جانب

---

۱- نشریه سیاسی خبری، که توسط تعدادی از دوستان علاقمند به مسائل سیاسی منتشر می شد، و پس از مدت دو سال، انتشار آن متوقف ماند.

فراکسیون شناخته شده‌ای که توسط یدالله خسروشاهی، جلیل محمودی، ناصر سعیدی و میترا سترگ هدایت می‌شد، برای پیشبرد اهداف خود، که بعدها روشن گردید، ساختن تشکل تازه‌ای از درون آن با اهداف دیگری بود، که نام "بنیاد کار" بر آن نهادند. بدین لحاظ آنها حذف مرا لازم دیده بودند. ولی آنها ظاهراً بهانه مناسبی هم به دست آورده بودند؛ و آن این بود که من دیگر از چارچوب فعالیت‌های کارگری خارج و "بقال" شده‌ام، با سازماندهی و در پی آن با "رأی گیری"، سرنوشت انجمن را به طور کامل قبضه کردند. من نیز، که از یک سو موقعیت زندگی خصوصی‌ام، که بیش از ده سال بیکاری و مسائل خانوادگی مشخصه آن بود، و نیز سرخوردگی و شکست‌های پیاپی ناشی از شرایط ویژه در آن دوره، امکان درگیری یک تنه با همه این‌ها را به من نمی‌داد، و از سوی دیگر تمرکز خزیده فراکسیون مزبور، که مدت زمان نسبتاً طولانی را پشت سر نهاده و به اندازه کافی قدرتمند شده بود، تاحدی که توانسته بود برخی اعضا انجمن (از جمله سعید) را به دنباله‌روی از خود بکشاند، از فراهم آوردن تدارکات لازم به منظور جنگیدن با شرایط پیش آمده دست برداشته، با دلسردی، خود را کنار کشیدم...

آلبرت، که در این مجمع شرکت داشت، از آنجاکه از ماجرا بی‌خبر بود، به شدت ناراحت شده، به دفاع از من، به اعضا مجمع اعتراض کرد... ولی در واقع اعتراض او "غیردمکراتیک" می‌نمود! چراکه همه چیز به ظاهر معقول و عادی بود و نظرات و گفته‌ها فردی و دوستانه ابراز می‌گردید؛ در حالی که همه زوایای توطئه آمیز، در پشت این ظواهر به ظاهر سالم، پنهان مانده بود. یادآوری کنم که اگرچه جلیل محمودی خود را به عنوان کارگر به من معرفی کرد و با معرفی خودم نیز به عضویت انجمن درآمد؛ ولی میترا و ناصر سعیدی، که ظاهراً داوطلبانه برای انجمن فعالیت می‌کردند، به خاطر آنکه کارگر نبودند، در یکی از مجامع عمومی به عضویت/انتخابی انجمن درآمدند... در حالی که در آنجا، جلیل محمودی، دکتر ناصر سعیدی و سعید به جای من، برای هیئت تحریریه کارگر تبعیدی رأی آوردند! گفتنی است که تا آن زمان هیچ کس به عنوان مسئول نشریه، بامن مخالفت نکرده بود و مهمتر آنکه به لحاظ فنی نیز، که به خاطر نداشتن امکانات کافی، هنوز تایپ و صفحه بندی آن دستی انجام می‌گرفت، کسی قادر به چنین کاری هم نبود، و همیشه در مجامع عمومی، اصرار بر این بود، که من به عنوان مسئول نشریه ابقا شوم! در این مدت اما، همه این موارد تدارک دیده و موانع احتمالی رفع شده بود، تا آنها بتوانند انجمن را قبضه کنند! (یادآور شوم که در اواخر، جلیل محمودی یکی دو بار به عنوان آموزش صفحه بندی نشریه، در کنار من، شرکت کرده بود.)

علاوه بر آن، اینان، به گفته دوستان دیگر، که شعار "هرچه تعدادمان کمتر باشد، بهتر است!" را پیش می‌بردند، پس از من، به تدریج، حذف آنها را نیز عملی ساختند!

اگر از گله‌گذاری‌ها و نارضایتی‌های خردوریز تعدادی از اعضا انجمن از عملکرد این افراد و صندوقدار واحد (جلیل محمودی)، که نظراتشان را مکتوب نکرده‌اند، و اعتقاد برخی‌ها مبنی بر اینکه "سعید هم با اینان بود، ولی از او سوء استفاده شد" و... بگذریم، تمامی اعضا واحد هانوفر از اینان شاکی بودند. (نظر برخی از اعضا انجمن، در ادامه خواهد آمد.)

## امور مالی:

و اما در زمینه مالی. صندوق واحد هانوفر، چند نوع درآمد داشت:

۱. حق عضویت ماهانه اعضا، و کمک‌های داوطلبانه،
۲. درآمد مربوط به کل فروش نشریه انجمن در سراسر جهان و همان شهر،
۳. واحد ما آکسیون‌های انتفاعی پردرآمدی را در محل تجمع جشن اول ماه مه اتحادیه سراسری، و گاه‌ها در جشن‌های دیگر برگزار می‌نمود، که معمولاً چند هزار مارک به دست می‌آمد. این آکسیون‌ها از سوی اعضا داوطلب انجام می‌پذیرفت، که

غالباً با چندین روز کار داوطلبانه آنان همراه بود، که تهیه وسایل، چادر و امکانات دیگر برای تهیه و فروش غذا و کارهای پرزحمت را انجام می دادند، ولی در پایان کار، این صندوقدار واحد بود، که پولها را تحویل می گرفت... در اواخر، گزارش مالی از برنامه های واحد هانوفر حذف شده بود، و سرانجام، معلوم نشد مبالغ صندوق انجمن، به چه سرنوشتی دچار آمد!

- پس از تعطیل شدن نشریه پوشش، برخی از امکانات آن به کارگر تبعیدی انتقال یافت، و متناسب با نیاز انجمن، این امکانات تکمیل گردید. عاقبت، آخرین چیزی هم که از اموال انجمن نزد یکی از فعال ترین اعضا آن (سعید) مانده بود، کامپیوتر انجمن بود، که مدت ها باعث مجادله بسیار گردیده، و بالأخره آن هم توسط بهادری از سعید گرفته و به آنها تحویل داده شد!... (در این رابطه مسائلی وجود دارد، که باید از طرف خود سعید روشن شود؛ زیرا وی در غالب این مسائل با آنها همراه بود و در عمل با آنها همکاری می کرد).

- آرشیو انجمن نزد بهادری بود، که طی سالیان دراز، مجموعه باارزشی در آن گرد آمده بود. در پایان کار اما، آقای ناصر سعیدی این آرشیو را تحویل گرفت؛ که نوارهای ضبط شده در مجامع عمومی را نیز شامل می شد.

•

به هر رو، تشکل کارگر تبعیدی، با همه امکاناتش عملاً به دست آقایان یدالله خسروشاهی، جلیل محمودی، ناصر سعیدی و خانم میترا افتاد. و این در حالی بود، که دوستانی به نام های بهادری، سعید و غلام هم سالها عضو آن و در جریان کار مربوطه بودند، که توضیحات لازم در این زمینه ها برعهده خودشان است... ناگفته پیداست، که آرشیو و امکانات باقیمانده از انجمن هم می توانست در زمینه های گوناگون، منبع مناسبی برای استفاده و سوء استفاده باشد و "مطالب کارگری" از آن استخراج شود!

واما جالب اینکه در پایان کار انجمن نیز، این تشکل مجدداً محل کشاکش اعضا مستقل آن با راه کارگری ها بود. آنان که در یک هیئت چند نفره متشکل بودند، تلاش می ورزیدند به بهانه شرکت در "اتحاد چپ کارگری"، انجمن را به راه کارگر وابسته سازند، که با مخالفت اعضا غیر راه کارگری انجمن مواجه شدند، و سرانجام، خود از انجمن استعفا دادند! راه کارگری ها و "کارگران سوسیالیست" آخرین گرایشاتی بودند، که از انجمن خارج شدند. در آخر، علاوه بر گرایش های نام برده، باند "بنیاد کاری ها" از این شرایط استفاده کرده، با کسان دیگری، بنیاد کار را از داخل انجمن بیرون آوردند!...

هر جریانی که نقد نشود، عاقبت با لباس دیگری ظاهر خواهد شد!

سرانجام، کارگر تبعیدی پس از حدود ۱۰ سال کار، بدون اعلام هیچ دلیل و صدور هیچ اطلاعیه ای، خاموش ماند!

واما صندوق کمک مالی کارگری:

# صندوق کمک مالی کارگری

با ویژگی‌هایی که در شرایط کارگری ایران وجود دارد، قطعاً هرکدام از ما تعدادی از کارگران قدیمی را می‌شناسیم، که به دلیل مبارزات سیاسی و فعالیت‌های کارگری، بدون دریافت حق بازنشستگی و از کارافتادگی، در سنین پیری در شرایط مالی اسفباری به سر می‌برند و یا امکان امرار معاش از آنها سلب گردیده و در نابسامانی زیستی روزگار می‌گذرانند، که حیثیت کارگری‌شان مورد اهانت و بی‌احترامی قرار می‌گیرد. همچنین کارگرانی، که به خاطر مبارزات کارگری‌شان تحت تعقیب بوده، به کمک مالی نیاز دارند. نیز کارگرانی که اعدام شده‌اند، و خانواده‌هایشان به کمک احتیاج دارند و... خود من تعدادی از این کارگران مبارز و زندانی کشیده دو رژیم را در ایران می‌شناختم (و تعدادی از آنها هنوز هم که این مطلب را می‌نویسم در قید حیات‌اند). این در حالی بود، که برای غالب ما در خارج کشور، کنار گذاشتن مبلغی در ماه، مقدور بوده و این مبلغ می‌توانست در این زمینه کمک شایانی بنماید. ایجاد صندوقی با انگیزه کمک به این گونه کارگران و یا خانواده‌هایشان، پیشنهادی بود، که در چندین سمینار و کنفرانس عمومی مطرح نمودم. ولی از آنجاکه این نشست‌ها غیرکارگری بوده و شرکت‌کنندگان آن فعالین سیاسی بودند، این پیشنهاد جذابیت و حساسیت چندانی برای حاضرین ایجاد نکرد. این موضوع، در چند مجمع عمومی کارگر تبعیدی هم مورد پذیرش واقع نشد. ولی از آنجاکه ایجاد چنین صندوقی را در متن این تشکل دنبال می‌کردم؛ در هر مجمع عمومی ضرورت آن را توضیح می‌دادم. سرانجام این ایده در یک مجمع عمومی، که آلبرت نیز در آن شرکت داشت، به ثمر رسید و رأی آورد، و آلبرت به عنوان صندوقدار و من به عنوان ناظر و مسئول پرداخت آن انتخاب شدیم... پس از مدتی که مبلغ قابل توجهی در این صندوق جمع‌آوری گردید، و تعدادی از کارگران از ایران خارج شده، در ترکیه و جاهای دیگر آواره شده بودند، در انجمن، ضرورت کمک این صندوق نیز به آنها مطرح گردید: برخی از اعضاء پیشنهاد دادند، که از صندوق مزبور به آنها کمک کنیم. ولی از آنجاکه این صندوق به منظور دیگری تشکیل شده بود، می‌بایستی در صورت امکان مبلغ پرداخت شده بازپس گرفته می‌شد و به صندوق واریز می‌گردید. بدین طریق به تعدادی از کارگرانی که با آنها تماس گرفته و کمک ارسال کردیم، موضوع صندوق را به آنها اطلاع داده، مبلغی را پرداخت کردیم. اگرچه عملاً بخشی از موجودی این صندوق به سود کارگرانی هدایت گردید، که از ایران خارج شده و به کشورهای دیگر پناه آوردند؛ به ویژه پناهجویانی که به ترکیه آمده بودند، از این صندوق کمک قابل توجهی دریافت نمودند، ولی صندوق کارگری ما به منظور خاصی تأسیس شده بود. به همین سبب قرار بود کسانی که این کمک‌ها را دریافت می‌کنند، پس از استقرار در کشور مقصد، این مبلغ را به صندوق برگردانند؛ که برخی نیز چنین کردند، و بازگشت این مبلغ از جانب برخی از آنها را اطلاع دارم. (همچنین انجمن از همیاری اتحادیه‌های سراسری آلمان کمک‌های شایان توجهی برای به رسمیت شناختن کارگران مهاجر ایرانی، به ویژه در ترکیه، بهره‌گرفت، که البته این کمک‌ها، کمک مالی را شامل نمی‌شد).

صندوق کمک کارگری در کنار انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، همچنان در شماره حساب ویژه‌ای با مسئولیت آلبرت دایر بود.

در پایان، یادآور شوم، که چون آلبرت سهراییان صندوقدار "صندوق کمک مالی سراسری کارگری" انجمن بود، چند ماه پیش از درگذشت وی، که درباره صندوق از وی جويا شدم، گفتم که مبلغ باقیمانده صندوق را به آقای جلیل محمودی تحویل داده است!...

- اینک نظرات چند تن از اعضاء کارگر تبعیدی را، که سالیان درازی با این انجمن همکاری داشته‌اند، با هم مرور می‌کنیم:
- "راستش حرف‌هایی دارم، ولی نمی‌خواهم با این‌ها درگیر شوم! من معتقدم که سعید هم با آنها همدست و همراه بود، ولی از او سوء استفاده می‌کردند!"
- "این‌ها برای داغان کردن انجمن آمده بودند!"
- "یک عضو واحد هانوفر به جای جلیل محمودی به عنوان صندوقدار انتخاب شد، و او بارها خواست صندوق را تحویل بگیرد، ولی آقای محمودی هر بار بهانه می‌آورد، تا سرانجام، طرف کوتاه آمد!"
- ی.و. که در دومین نشست اولیه انجمن (سال ۱۹۸۸) شرکت کرده و عضو واحد هانوفر بود، چنین می‌گوید:  
"آن‌طور که من یادم می‌آید، در نشست سال ۱۹۸۸ یک هیئت هماهنگی انتخاب کردیم. قرار شد من با اتحادیه کارگری تماس داشته باشم. همچنین قرار شد در اوّل ماه مه اعلام موجودیت کنیم. من در مجمع عمومی اول هم شرکت کردم. اینک لازم می‌دانم چند نکته را یادآوری کنم:  
اولین نکته‌ای که تذکر آن را لازم می‌دانم اینست که در مجمع عمومی تصویب شده بود که داوطلبان عضویت در انجمن بایستی حداقل ۲ سال سابقه کارگری در ایران داشته باشند، و یا در اینجا کارگر باشند، و دو نفر هم معرف آنها باشد. ولی آخر سر دیدیم که غیرکارگران عضو آن شده بودند!  
نکته دوم را باید در مورد اعضاء محفل هانوفر - لندن ساکن هانوفر بگویم، که این‌ها چون جذب هیچ تشکیلاتی نشده بودند، ولی چون افرادی اتوریته طلب بودند، می‌خواستند کارگر تبعیدی را به یک تشکیلات تبدیل کنند و آن را در مقابل دیگران قرار دهند. من هم وقتی دیدم که محفل هانوفر - انگلیس دارند انجمن را به یک تشکیلات تبدیل می‌کنند و بحث‌های غیرواقعی در آن جاری شده، خودم را کنار کشیدم. من تشکلی می‌خواستم که کارگری باشد و از کارگران ایران پشتیبانی کند. درحالی که در اینجا انترناسیونالیسم کارگری وجود نداشت. اعضاء آن کار سیاه می‌کردند و به این وسیله به طبقه کارگر اینجا ظلم می‌شد. در این صورت این‌ها چگونه می‌توانستند به کارگران ایران خدمت کنند؟! خلاصه اینکه انجمن داشت تشکلی می‌شد مانند بقیه. از اهداف اولیه اش فاصله گرفت، که همان محفل باعث شده بود. آنها می‌خواستند خودشان را مطرح کنند، نه اینکه کار کارگری کنند. درحالی که صرف نظر از منظوری که راه کارگر دنبال می‌کرد، هدفی که ما داشتیم، نیت و عمل کارگری بود..."

#### یادداشت‌هایی از یکی دیگر از قدیمی‌ترین اعضاء انجمن:

یکی از قدیمی‌ترین اعضاء انجمن می‌گوید:

- \* از همان اوایل، که اینان وارد انجمن شدند، افرادی به من گفتند: « اینان همان بلائی که سر "پویش" آوردند، سر انجمن شما هم خواهند آورد! »، ولی من باورم نمی‌شد!

\* روابط پنهانی فراکسیون‌ئی که یدالله، جلیل محمودی و ناصر سعیدی در داخل انجمن تشکیل دادند، مانند فراکسیون درون‌حزبی بود!

\* وقتی روابط ۴ نفره را در لندن دیدم، تازه تشخیص دادم که فاتحه انجمن خوانده است!

\* این آقایان در اواخر، همچنین نسبت به اعضاء انجمن بر خوردهای زننده و توهین آمیز می نمودند و عمداً افراد را از انجمن فراری می دادند! وقتی از آنها دلیل این کارشان را پرسیدم، گفتند: «هرچه تعدادمان کمتر باشد، بهتر است!»

\* از آن زمانی که کلید انجمن را از مسئول آن (جلیل محمودی) گرفتم، متوجه شدم که چه چیزهایی به صندوق انجمن می رسد: نامه‌هایی که کارگران، مسائل و مشکلات خود را با انجمن در میان می گذاشتند، مطالبی که برای انجمن می فرستادند، سازمان‌ها و جریاناتی که تماس می گرفتند، کتب و نشریاتی که می آمد، اخبار، اطلاعات و گزارشات متعدد از تمام دنیا از انجمن‌ها، کتابخانه‌ها، سازمان‌ها و احزاب و... که در بخش ارتباطات، در رابطه با این مسائل به طور یک‌جانبه تصمیم گرفته و تماس برقرار می شد، ولی غالباً اعضاء واحد ما از آن بی‌خبر بودند.

\* کارگران آلمانی و اعضاء خارجی حاضر در آن، که در این جلسات شرکت می کردند، هیچ اطلاعی از وضعیت کارگران ایران و کارخانجات فعال در کشور ما نداشتند. ولی زمانی که به طور مشخص و ملموس از این کارخانجات و کارگران اطلاعات، اخبار، و همچنین مبارزات و اعتراضات کارگری ما را می شنیدند، با علاقمندی به آن گوش فرامی دادند و در زمینه‌های مشخصی از ما می پرسیدند. ما، با شرکت خود در جلسات اتحادیه، دو هدف را پیش می بردیم: ۱- در بین کارگران اروپا راه بازکنیم، تا مشکلات خود را با آنان مطرح نمایم، ۲- امکانات و حمایت آنان را برای کارگران ایران جلب کنیم. در همین ایام بود، که تعداد زیادی ایرانی در ترکیه و جاهای دیگر سرگردان شده و با مشکلات آوارگی روبرو شدند. پناهجویان ایرانی وابسته به احزاب و گروه‌ها هر کدام کمک‌هایی از اینجا و آنجا دریافت می کردند، ولی کارگرانی که وابستگی سیاسی نداشتند و خانواده‌های آنان، که در بین این پناهجویان حضور داشتند، در شرایط خطرناکی قرار داشتند، و کسی به آنها توجهی نداشت. ما، هیئت انجمن در اتحادیه‌های کارگری، در این زمینه مسئولانه فعال شدیم، و توانستیم از این اتحادیه‌ها کمک‌های شایان توجهی دریافت نمایم، تا بسیاری از این کارگران از آنجا جان سالم به‌در برند. از جمله این کمک‌ها عبارت بودند از: الف. این کارگران، در ترکیه با ما تماس می گرفتند، ما اسامی و مشخصات آنان را به اتحادیه سراسری آلمان (د.گ.ب.) شعبه هانوفر می دادیم، آنها این اسامی را (هر نامی که به آنها می دادیم)، با تأییدیه به ژنو می فرستادند، و از ژنو به UN ترکیه تلکس می کردند، و UN در آنجا این کارگران را به مصاحبه دعوت می نمود، و آنها را به پناهندگی پذیرفته، به آنان کمک مالی ماهانه پرداخت می کرد، و به تدریج آنها را به کشورهای دیگر می فرستاد. ب. از شخصیت‌ها و انجمن‌های خیریه کمک‌هایی دریافت می کردیم و به کارگران پناهجو در ترکیه و کشورهای دیگر ارسال می نمودیم. د. از صندوق کمک کارگری مخصوص انجمن به این عزیزان کمک می رساندیم... که این تلاش‌ها از افتخارات زندگی من است، که بدین وسیله توانستیم از امکاناتی که انجمن فراهم آورده بود، در شرایط خطیر آن روز به نفع بسیاری از هم‌طبقه‌ای‌هایم که در آن کشورها نیازمند بودند، کمک برسانیم. و ما در این رابطه، واقعاً موفق بودیم!

\* کسانی که تشکل مستقل ما را داغان کردند، خودشان "تشکل" زدند و طرفداران "تشکل مستقل" برای کارگران شده‌اند!...

\* از سال ۱۹۹۴ عضو انجمن شدم. در مجمع عمومی شرکت کردم. در این مجمع حدود ۲۴ نفر شرکت داشتند، که در پایان آن م. و ب. به عنوان هیئت هماهنگی ویدالله به سخنگویی انجمن و ج.م. و ن.س. (پژوهش کارگری های امروزی) و سعید، به عنوان هیئت تحریریه انتخاب شدند. در همان مجمع از آنها سؤال کردم که آیا اینجا هم محلی برای کلاه گذاشتن سر کارگران نیست؟!... \* پس از مدتی متوجه شدم که بین م. و ب. با ج. - م. و ن. - س. بحثی مبنی بر این وجود دارد، که نشریه کارگر تبعیدی بایستی سیاسی باشد و انجمن به یک حزب سیاسی تبدیل شود. ویدالله و آ. هم از موضوع باخبر بودند، و آ. در این خصوص مطلبی هم نوشت. ج. م. به عنوان اینکه مخالف حزب شدن انجمن است و می گفت که انجمن به این وسیله نابود خواهد شد، از من نیز که مخالف بودم، خواست که نامه ای به م. و ب. بنویسم. به آنها نوشتم که آنها حق نداشتند از چارچوب مسئولیتی که در مجمع عمومی به آنها محول گردیده، خارج شوند، و اعلام جدائی خود را نیز بایستی در مجمع عمومی توضیح دهند: چرا که اینان در مجمع عمومی انتخاب شده، و در آنجا ادعا کرده بودند که انجمن را رها نخواهند کرد و از آن پشتیبانی خواهند نمود. به هر حال این دعوا علنی شد... ولی این آقایان، بدون آنکه به کسی پاسخگو باشند، انجمن را رها کردند!

\* در شهر خودمان با کارگری آشنا شدم، که از طریق عضوی از اینجا (ع.) به صندوق انجمن کمک مالی می کرد. او خواستار قبض رسید مبالغ پرداختی خود از وی بود، در حالی که ع. به او می گفت: «تو که می خواهی کمک کنی، برای چه قبض رسید می خواهی؟!» من تلاش کردم برایش رسید بگیرم؛ از آقای ع. که پول را مستقیماً از کارگر مزبور دریافت کرده بود، سؤال کردم، که در جواب به من گفت: «خودم همه زندگی ام را گذاشته ام!...» از مسئول صندوق (ج. - م.) پرسیدم. گفت: «کسی که کمک می کند، باید ظرفیتش را هم داشته باشد! ما فرصتش را نداریم تا قبض رسید صادر کنیم!...» گفتم: «اگر وقت ندارید، باید بگوئید که به دلیل نداشتن وقت نمی توانید، ولی نباید امتیاز طلبی کرد!...»

ایراد بزرگ انجمن این بود، که در مجموع، به کسی حساب و کتاب پس داده نمی شد.

\* در مجمع عمومی لندن، که فراكسیون راه کارگر (آلبرت و دیگران)، که یک معلم هم همراه آنان بود، از یک مسئول تشکیلاتی خود، تلفنی دستور می گرفتند، و مرتباً با او در ارتباط بودند. آنها می خواستند انجمن را زانده خود نموده، به اتحاد چپ کارگری "ملحق سازند. من در برخورد به آنها گفتم که آیا به شیوه مافیائی و تلفنی دارید کار کارگری می کنید؟ می خواهید انجمن را به اتحاد چپ کارگری ببرید، تا منحلش کنید؟ این است مسئله کارگری تان؟...

در این ماجرا من مشاهده کردم که ج. - م. و ن. - س. هم با من هم نظر هستند!... ولی بعداً معلوم شد که آنها از منافع خودشان دفاع می کنند!... من گفتم که همه تشکیلاتی ها از انجمن بروند بیرون! آلبرت به من گفت: «تو که راه کارگری بودی، چرا این قدر ضد تشکیلاتی برخورد می کنی؟ هرچه تشکیلات بگویند درست است، نه تو، که ضد تشکیلات هستی!» در جوابش گفتم: من «کارگری» هستم، نه راه کارگری! و در آخر، فراكسیون راه کارگر و کارگر سوسیالیست ها از انجمن خارج شدند. ولی ع. که همراه آنان بود، با آنها نرفت و اعلام کرد: «به خاطر اینکه اینجا یک جریان کارگری است، من می مانم!» البته این یک شعار خالی بود، و او هم نماند!

و می دانیم، آلبرت، که انجمن را رها کرده بود، برای بنیادکار پیام فرستاد! ویدالله هم در مراسم به خاک سپاری پیکر آلبرت، پیشاپیش همه قرار گرفت!... در حالی که هر کدام از آنها برای منافع خودشان با یکدیگر کارد و پنیر بودند!

۱- تذکر این نکته خالی از فایده نیست، که پس از مرگ آلبرت، ویدالله به من (فرهت) می گفت که: «تو باید جای آلبرت را بگیری!»



\* بعد از ماجرای لندن اما، سعید هم با آقایان ج. - م. و ن. - س. اختلاف پیدا کرد و رفت. چون کامپیوتر انجمن نزد سعید بود، بهادری کامپیوتر را هم از او گرفت و به ج. - م. تحویل داد! دوست ما سعید به من نمی‌گفت که ماجرا چیست!

\* در یک جلسه برخورد تند آقای غ. مسئول ارتباطات باجریانات سیاسی را با هیئت تحریریه دیدم. ماجرا را پرسیدم. بهادری دیپلماتیک برخورد کرد. غ. گفت: « مرا برای ارتباط با سازمان‌های سیاسی انتخاب کرده‌اند، ولی اعضای هیئت تحریریه به من می‌گویند که تو حرف زدن بلد نیستی، و خودشان با آنها تماس می‌گیرند! »

من گفتم که هیچ‌کس از ابتدا همه چیز را بلد نیست و همه که نمی‌توانند خبره باشند. کم‌کم یاد می‌گیرد! ولی کسی حق برخورد فردی ندارد... یک عده هرکاری که دلشان خواست انجام می‌دهند، آن وقت اسمش را می‌گذارند شورائی! این را مجمع باید تصمیم بگیرد، و تصمیم گروهی درست نیست.

\* شنیدم، که عضوی از انجمن در لندن، طی نامه‌ای به نشریه کارگر تبعیدی، از یدالله انتقاد کرده بود. در هیئت تحریریه بر سر این موضوع بحث بود، که این نامه را چاپ بکنند یا نکنند. چراکه آنها انتخاب مطالب را از اختیارات هیئت تحریریه می‌دانستند! آنها درج نامه‌های انتقادی این‌چنینی را در نشریه مجاز نمی‌دانستند. به همین جهت سرانجام با جرح و تعدیل بسیار، آن نامه را در شماره ۳۴ کارگر تبعیدی به چاپ رساندند!

\* در جلسه‌ای که به پیشنهاد من گذاشته بودیم، با اشاره به اختلافات بین خودمان، متذکر شدم که چه دلیلی دارد که بعد از جنگیدن با دیگران، حالا با خودمان بجنگیم؟! باید تلاش خودمان را در جهت رفع اختلافات بکنیم...

مرا به عنوان مسئول مالی انتخاب کردند، و از موجودی صندوقی که به من تحویل دادند، مبالغی را دریافت نمودند، که رسیدهای آنها را دارم و از آن وقت مبلغی هم پیش من ماند. همه موافق بودند که تکلیف انجمن و صندوق آن باید در مجمع عمومی معلوم شود... ولی این مسئله نیز در هوا معلق ماند! پس از آن هم غ. و بهادری رفتند!

\* دیگر جلسه‌ای تشکیل نمی‌شد... تا روزی، که باز به خواست من یک نشست گذاشته شد. یدالله هم حضور داشت. او گفت: « کارگر تبعیدی به بن بست رسیده، چه کنیم؟! » ولی هدف خود را از طرح این مسئله بیان نکرد. پیشنهاد من این بود، که یک مجمع بگذاریم، و در آن دلیل به وجود آمدن و انحلال کارگر تبعیدی را اعلام کنیم... ولی هرگز چنین مجمعی تشکیل نشد و نکات مثبت و منفی کارگر تبعیدی مسکوت ماند، تا امروز کسی مسئولیت تعطیل شدن کارگر تبعیدی را برعهده نمی‌گیرد. به همین دلیل مسائل درون بنیاد کار پنهان می‌ماند، همان‌طور که مسائل درون کارگر تبعیدی تاکنون در خفا مانده است!... و ما همچنان شهادت نقد کردن از خود و جریان خود از جانب بعضی‌ها را انتظار می‌کشیم!...

\* در سال ۱۹۹۷ سمیناری در لندن گذاشته شد، که می‌خواستند در برابر منصور حکمت حزب بسازند. ولی در آنجا، که تنور داغ بود، یدالله امضا جمع می‌کند، و بنیاد کار را از تنور درمی‌آورد!... تا آن موقع کارگران کارگر تبعیدی نمی‌دانستند که غیر کارگران کارگر تبعیدی چه نقشه‌ای در سر دارند. با پژوهش کارگری و بنیاد کار همه چیز مشخص گردید!...؟! ... و اکنون هرروزه شاهد تولید کالائی جدید به نام "تشکل" برای گرایشات کارگران ایرانی هستیم! چرا؟ به دلیل اینکه تا کارگران ایران به یک طبقه تبدیل نشوند، این بالماسکه ادامه دارد. اما مزدوران مزدی تولیدی، که به کارگر تبدیل شده‌اند، یعنی اینکه برعلیه سرمایه شوریده‌اند، نه یک طرف سگه یا دو روی سگه، این یا آن، بلکه به کل خود سگه را نمی‌خواهند!

در پایان، باید بگوئیم که به دلیل احساس مسئولیتی که می‌کنیم، حاضریم درمجامع عمومی، بر سر همه مسائلی که در اینجا مطرح شده، بحث کنیم.

### کارگر تبعیدی: تجربه‌ای آموزنده

این، یک تجربه کارگری در زمینه فعالیت یک تشکل در دوره مشخصی در خارج کشور، و در چارچوب تشکلی بود، که به نام "کارگر تبعیدی" معروف شد، و آنچه از نظر گذرانیدید، تاریخچه کوتاهی از آن و مشاهدات من و چند تن از اعضاء آن بود، که در متن نوشته و یا به طور مستقل آمده بود، که گاه با ابراز نظر این دوستان نیز همراه بود... اینک نظرات شخصی خودم: ما ایرانیان، در کشور خود فعالیت‌های دموکراتیک را تجربه نکرده، به خارج آمده بودیم! به همین خاطر با ورود به اروپا، مضامین دموکراتیک، ما را جذب کرده بسیاری از ما را به خود مشغول داشت - که البته هیچ کدام کم‌اهمیت هم نبودند، ولی این فعالیت‌ها عموماً مضمون دفاعی داشتند. با ترکیب طبقاتی پناهندگان سیاسی آن زمان، کمتر کسی به فکر کارگران بود! حقیقت آن بود، که با درکی که ما از مسائل سیاسی داشتیم، قادر نبودیم تفاوت مبارزه سیاسی را با فعالیت‌های دموکراتیک خارج کشور، و عیناً همه این‌ها را با مبارزه طبقاتی، به درستی تشخیص دهیم!...

در چنین شرایطی بود که تشکلی با اهداف کارگر تبعیدی را پیش رو نهادیم، و من آن را در جهت منافع کارگران یافتم و برای آن نیرو گذاشتم. بنابراین از نظر من، که بر طبق عادت و با درک خام خود به لحاظ مضمونی به عمق این تشکل دقت چندانی نکرده - و به دلیل آموخته‌های خود قادر نبودم درکی طبقاتی از آن داشته باشم - آغاز این نوع فعالیت در خارج از کشور را تاکتیکی، و مضمون آن را بیشتر سیاسی می‌دانستم، ولی نقداً این سطح از آن برایم قانع‌کننده و کافی می‌نمود، که بعدها می‌توانست ارتقا یابد!... در حالی که محدوده فعالیت "جنبش دفاعی" امکان گسترش نداشته، با مجموعه شرایط سیاسی امروز ما خوانائی ندارد... من با ورود به خارج کشور، دائماً به معضلات کارگری فکر می‌کردم، و علاقمند بودم در این زمینه گامی بردارم. با سال‌ها فعالیت سیاسی و مبارزات کارگری، هنوز از بسیاری حقایق سیاسی و طبقاتی مان بی‌اطلاع بودم! هنوز به عمق فاجعه از یک سو، و به غنای دانش طبقاتی مان از طرف دیگر، پی نبرده بودم. به همین لحاظ، نه از روی ادراک طبقاتی، که به حکم غریزه طبقاتی، به هم طبقه‌ای‌هایم می‌اندیشیدم!

تشکلی را بنیاد نهادیم، که به وسیله آن بتوانیم اندکی از بی‌حقی‌ها و سرکوب‌گریان علیه کارگران ایران را به گوش جهانیان برسانیم و حمایت آنها را جلب کنیم. ولی خود راه کارگر اولین جایی بود که قصد سوء استفاده از آن را داشت... باری، من با منظور خودم و راه کارگر هم با هدف خودش، ولی بدون بیان کامل آنها - که برخی می‌توانند به آن، دو "گرایش کارگری" نام دهند! - این تشکل را راه انداختیم. اعضاء هیئت مؤسس، نخستین نشست این تشکل را گذاشت، ولی همه آنها بجز من، آن را رها کردند. این خود نشان داد که اجبار تشکیلاتی برای کسانی که کار کارگری مسئله‌شان نباشد، نخواهد توانست مبارزه کارگری را از هیچ نوعش به پیش ببرد، و آن را جان‌نشین فعالیت داوطلبانه نماید. در واقع افرادی که به من معرفی شده بودند، در واقع یا کارگر نبودند و یا معضلات کارگری موضوع کارشان نبود؛ گیرم در کار تشکیلاتی و فعالیت سیاسی در سازمانی به نام راه کارگر هم، خیلی فعال باشند! مگر کم داریم کارگرانی که فعال سیاسی هستند، ولی معضلات کارگری مسئله‌شان نیست؟! چنین افرادی، در گذشته هم کم نبوده‌اند. برخی از کارگران نیز به طور حرفه‌ای کار تشکیلاتی می‌کنند، و یا به زندگی خصوصی می‌پردازند، که شاهد آن هم بودیم... صرف نظر از این‌ها، در گذشته و نیز امروز حتی کارگران زیادی را سراغ داریم

که عاملین و مبلغین سرمایه بوده‌اند و هستند... که اینان دیگر به طبقه ما تعلق ندارند؛ که از دشمنان طبقاتی ما هم برای ما خطرناک‌ترند! بنابراین، رهاکردن و بی‌اهمیت‌دانستن کارِ کارگری به یک یا چند نفر محدود نمی‌شود؛ بلکه این یک امر تاریخی - عمومی است، که نظام سرمایه به آن نیاز دارد و برایش مایه می‌گذارد: برای او چه بهتر، که پیشبرد اهداف سرمایه به دست خود کارگران عملی شود! اگر ما فروشندگان نیروی کار، مبارزات تاکتونی مان را به دقت مرور کنیم، به یک حقیقت بزرگ دست خواهیم یافت: در پذیرش بیچارگی طبقاتی مان، مقصّر اصلی، خودمان هستیم!

به هر حال این دوستان، برای راه‌اندازی تشکلی که اسمش را "جنبش" گذاشته بودیم، هیچ‌گونه کوششی به عمل نیاوردند. راه‌کارگر هم به هر دلیلی، دیگر روی این تشکل نیرو نگذاشت و در نتیجه من تنها ماندم. در این حال امکانی فراهم آمده بود تا یک "تشکل مستقل کارگری" - گیرم از نوع خارج کشوری آن - داشته باشیم... برای راه‌انداختن تشکل تلاش کردم از خود کارگران کمک بگیرم. اینجا و آنجا تعدادی از کارگران را حول آن جمع کردم. زمانی که اندکی پیش رفتیم، از همه سو برای درهم شکستن آن یورش آوردند... ولی از آنجاکه ما کارگران در درون تشکل از آن دفاع کردیم، همه این حملات را دفع نمودیم، تا آنکه برای نابودی آن حمله از درون خودمان - با توطئه غیر کارگری و "گرایشی" - آغاز شد!...

من با تلاش‌های فردی خود موفق شده بودم آن را به مثابه یک تشکل مستقل در اختیار خودمان - کارگران ایرانی حاضر در خارج از ایران - قرار دهم. انتظار من آن بود، که چنین تشکلی بتواند با همکاری خودمان در جهت منافع خودمان در اینجا و ایران، گام‌هایی بردارد. غافل از آنکه اینجا نیز محلی برای کشمکش‌های غیر کارگری می‌گردد و کسانی که هنوز هم "کارگری" به سینه می‌زنند، آن را به جای دیگری سوق می‌دهند، که مسیری خلاف منافع کارگران را دنبال می‌کند. بنابراین، اهداف غیر کارگری، تنها از جانب غیر کارگران نیست که پیش می‌رود؛ که خود کارگران نیز آن را عملی می‌سازند... که این امر به سطح آگاهی و ادراک کارگری ما مربوط می‌شود!

اگر از اهداف دوگانه اعلام‌نشده نخستین این تشکل بگذریم (از جانب راه‌کارگر به منظور جایگزینی تشکل فرمایشی حزب توده - که سابقاً در خارج کشور تأسیس کرده بود - برای نشان دادن به اتحاد شوروی، و از نظر من باهدف ساده کارگری)، که به عنوان دفاع از مبارزات کارگران ایران سازمان یافته بود،... در اینجا، علاوه بر آنکه سازمان من در صدد سوءاستفاده از فعالیت کارگری بود، میدان رقابت برخی از سازمان‌های سیاسی و عناصر دیگر نیز گردید. آنچه من و تعداد اندکی از دوستان دیگر دنبالش بودیم (دفاع از مبارزات کارگران ایران)، عملاً توسط نیروهای سیاسی خنثی می‌شد، و به جای آن مجبور بودیم با دیگران و با خودمان درگیر شویم. از بیرون، طرف‌ها و توطئه‌های خیره‌کننده‌ای صورت می‌گرفت، تا این تشکل از پای درآید! تعدادی غیر کارگر هم، به بهانه کمک به مبارزات کارگران و همکاری با ما، که به درون انجمن راه یافته بودند، تجارب آموزنده‌ای را برای ما به یادگار گذاشتند! چه بهره‌برداری‌های ناجوانمردانه و باندبازی‌ها که در درون و بیرون "انجمن" صورت نگرفت؛ حتّا در بین کسانی که خود را کارگر هم می‌نامیدند... (که دوستان دیگر عضو انجمن، از جمله آقایان بهادری، سعید و دیگران هنوز در این رابطه اطلاعات جالبی دارند). و این تجربه تازه در شرایطی دمکراتیک و به دور از تسلط دشمن رودرو - جمهوری اسلامی - بود!...

اوایل دهه ۹۰ میلادی، ۲ ایده درس داشتیم، و از آنجاکه فکر می‌کردم یدالله یک کارگر صنعتی و مبارز است، این ایده‌ها را با وی در میان گذاشتم:

۱. تلاش کنیم تا توسط روابط خود در ایران، مشابه نشریات سیاسی و اقتصادی موجود، یک نشریه کارگری در آنجا انتشار دهیم، که حاوی مطالب متنوع کارگری باشد، و ما از خارج ترجمه تجارب و اطلاعات کارگری، آثار منتشره

از سراسر جهان، و مطالب لازم دیگر، و همچنین معضلات کارگران ایران را در آن منعکس نمایم. از سوئی نیز، آن را در همه دنیا پخش کنیم، تا پشتوانه مالی و سیاسی آن تضمین گردد (که برای ایجاد آن تلاش‌های ناموفقی نیز صورت گرفت).

۲. به آلبرت، یدالله و یک فرد دیگر پیشنهاد کردم، که به منظور بررسی ریشه‌ای مسائل کارگری، یک کارمشرک و مستقل را آغاز کنیم، تا شاید بتوانیم یک تشکیلات واقعی صرفاً کارگری را پایه بگذاریم... آلبرت این پیشنهاد را صریحاً رد کرد (به طوری که بعداً دریافتم، دلیلش آن بود، که در آن زمان وی با راه‌کارگر همکاری داشت)، یدالله در پاسخ به آن دوپهلوی و دیپلماتیک برخورد نمود، ولی نفر سوم از آن استقبال کرد (که طبعاً چنین پیشنهادی، خودبه‌خود شکست خورده بود).

ولی از جانب یدالله، از هر دو ایده مزبور، بی‌سروصدا و به‌طور خزیده - البته با اهدافی عکس آن، و با همکاری با کسان دیگری - استفاده شد (همان‌طور که از ایده کارگر تبعیدی، انجمن کارگران پناهنده و مهاجر لندن بیرون آمد): از پیشنهاد نخست، انتشار چند جلد کتب "کارمزد، مسائل صنفی کارگران"، سازمان داده شد، و از طرح دوم "بنیادکار" روئید؛ که هر دو با همکاری همین محفل انجام پذیرفت، و در هر دو، مسیری خلاف منافع طبقاتی کارگران در پیش گرفته شد!... (در همین جا یادآور شوم، که با دید آن روز من نیز، که چنین طرح‌هایی را ارائه دادم، در صورت ایجاد چنین تشکلی هم، البته معلوم نبود که سرانجام چیزی بهتر از این دو، از آن استخراج شود!)

اگر به موازات تشکیل کارگر تبعیدی، تشکل مشابهی توسط تعدادی کارگر ساخته شد - که از رقابت سرچشمه می‌گرفت؛ رقابتی مسخره (و در عین حال آموزنده)! - در ادامه کار این تشکل نیز توسط یک حزب سیاسی (حزب "کمونیست کارگری") و با مباران ترفندهای فراکسیونی علیه کارگر تبعیدی، رقابت جدیدتری سازمان داده شد از آن مسخره‌تر (و در عین حال آموزنده‌تر)! سپس با زیرپا گذاشتن آن‌هم - ولی بدون اعلام انحلال آن - فرقه دیگری را ساختند، که "بنیادکار" نام گرفت، تا بتواند به جاه طلبی‌ها و انحصارطلبی‌های برخی‌ها، که خود را دوستان کارگران می‌دانستند، و هنوز هم می‌دانند، پاسخ گوید! اگر صندوق کارگری‌ئی که پس از سال‌ها تلاش به منظور کمک به همکاران مبارز پیر و بی‌پناه مان و کارگران مبارز و خانواده‌هایشان نیازمند ایجاد شده بود، بی‌آنکه کوچک‌ترین اقدامی در جهت هدف اصلی خود نماید، و با همه پولی که در اختیار داشت، بدون آنکه حتاً یک‌شاهی به یک نفر از کارگران پیر و مبارز کمک نماید، بدون هیچ‌گزارشی، با خود انجمن، محو گردید، و موجودی آن صرف چیزهای دیگر و یا مصارف شخصی شد. من خود نیز، که بیشترین رقم کمک داوطلبانه را به‌طور منظم به این صندوق کرده بودم، به‌عنوان عضوی از انجمن، حق داشتم بدانم که این پول به چه سرنوشتی دچار گردیده! در این حال، در سال‌های تأسیس صندوق، هر کدام از ما تعدادی کارگر از کارافتاده و پیر مبارز و شریفی را در ایران می‌شناختیم که در شرایط اسف‌بار اقتصادی به سر می‌بردند، که هنوز هم برخی از آنها در قید حیات‌اند!

در درون انجمن هم همین آقایان، بارها عدم ارسال نشریه کارگر تبعیدی را برای کسانی که مبالغ آن را نمی‌پرداختند، پیش کشیدند، و خواستار افزایش قیمت نشریه بودند. از آنجاکه چنین دیدی انتفاعی بوده با اهداف تشکل ما مغایرت داشت، با آن شدیداً مخالفت می‌کردم. ولی بعدها، آنان سیاست دلخواه خود را در این زمینه هم به‌کرسی نشاندند!

باری، جالب‌ترین پرده نمایش، متعلق به تشکیل باندی بود، که سرانجام موجبات نابودی این تشکل را فراهم ساخت! در واقع، تشکل نیم‌بند ما، به‌جای اقدامات کارگری، میدان نمایش حرکات‌های غیرکارگری به کمک مدعیان کارگری گردید، که آن هم بدون درک‌های غیرکارگری خود کارگران عملی نمی‌بود. پس از لطماتی که از جانب مخالفین "انجمن" بر آن وارد آمد، نقش مخرب غیرکارگران، پایه‌های این تشکل را سست کرد، ولی در عین حال، بدون همکاری مدعیان رهبری کارگری، پرونده "انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی" بسته نمی‌شد! لیکن کارگر تبعیدی همچنین امکانی را فراهم ساخت تا بسیاری از مدعیان، چهره‌های واقعی خود را عریان نمایند!

کارگر تبعیدی، که حدود ۱۰ سال برای استقلال خود با فرقه‌های متعدد جنگیده بود، سرانجام بی‌هیچ بیلان و گزارش‌هایی از کارکرد واحدها و اعضاء، و بدون ارائه هیچ‌گونه جمع‌بندی از کار صندوق مالی سراسری، جای خود را به "بنیاد کار" داد! و این البته بدون همکاری خودکارگران، عملی نمی‌بود! و ضربه نهائی را فراکسیون بر آن وارد ساخت، که متشکل از مدعی‌ترین کارگر "انجمن"، یعنی آقای یدالله خسروشاهی، به‌اضافه جلیل محمودی و دکتر ناصر سعیدی، اعضاء آن بودند.

و اما قدیمی‌ترین کارگر ما آلبرت سهرابیان بود. آلبرت، در خارج از کشور، پیش از آنکه به کارگر تبعیدی نزدیک شود، به راه کارگر پیوست، و سپس به منظور حفظ منافع سازمانی‌اش به کارگر تبعیدی آمد، که با چه اصراری، انجمن را برای منافع فرقه‌ای تشکیلات خودش، راه کارگر، می‌خواست! در واقع راه کارگر، که در ابتدای کار، انجمن را از دست داده بود، و در طی فعالیت آن قادر نشد آن را بازپس گیرد، در پایان آن مجدداً تلاش ورزید تا به یاری کارگر قدیمی عضو خود، آن را به دست آورد، که باز هم ناکام ماند! و سرانجام، آلبرت کارگر، مبلغ صندوق کارگری را به غیرکارگران بخشید!...

قابل توجه است که اگرچه آلبرت با اعلام این مطلب، که مبلغ صندوق سراسری را به آقای جلیل محمودی تحویل داده است، ظاهراً از خود سلب مسئولیت نمود، لیکن از آنجاکه وی مسئول صندوقی بود که در جنب انجمن تشکیل شده و ربطی به یک یا چند نفر از اعضاء آن نداشت، که مجاز باشند موجودی آن را به مصرف شخصی و یا به مصارف دلخواه خود برسانند، تحویل مبلغ آن به یک عضو انجمن در یک واحد آن، محلی از اعراب نداشت! متأسفانه آلبرت هم نشان داد، که خود نیز مضمون صندوقی که خود نگهبان آن بود، درک نکرد: و گرنه اگر وی موجودی صندوق را به مصرف شخصی خود می‌رساند، قابل قبول و منطقی‌تر می‌بود، تا اینکه آن را تحویل یک عضو انجمن دهد!...

اگر عضویت افراد در سازمان‌های سیاسی، صرف‌نظر از خاستگاه طبقاتی آنها صورت می‌گیرد، و از همه تیپ و از هر قشر و طبقه‌ای می‌توانند در آنها حضور داشته باشند تا فعالیت سیاسی کنند - که غالباً برای به قدرت رساندن و یا شرکت در قدرت سیاسی با جناحی از بورژوازی و یا قشری از خرده‌بورژوازی است - ظاهراً در "کارگر تبعیدی" تنها کارگران، و یا کسانی که حداقل یک مقدار هم که شده، کارگری کرده بودند، عضویت داشتند. ولی در آنجا هم مناسبات بین خودمان با روابط درون‌تشکیلاتی فرقه‌های سیاسی، تفاوت چندانی نداشت! در آنجا هم همان فرقه‌ها و حاملین نظرات غیرپرولتاری آنها بود که حضور می‌یافتند؛ چه آنها که همزمان، در سازمان‌ها فعال بودند، و چه آنها که وابستگان سابق این جریان‌ها بودند... کارگر تبعیدی یک بار دیگر ثابت کرد که تشکلهای کارگری هم می‌توانند غیرکارگری عمل کنند!... و یکی از آنها هم خودم بودم، که با علاقمندی غیرطبقاتی به مسائل کارگری در آن شرکت می‌جستم. در آنجا هم بدون درس‌گیری از سال‌ها تجربه، عمل کردم - همان‌طور که پرسابقه‌ترین کارگران هم می‌کردند، و هنوز هم درس نگرفته‌اند!... ولی من در آنجا یک چیز مهم را به کار می‌گرفتم (و این را کارگران واقعی درون انجمن باید قضاوت کنند!): صداقت کارگری!

این تجربه هم نشان داد که کارگرانی که هنوز خود درک طبقاتی ندارند، دارای تشکلهای هم که باشند، نمی‌توانند اهداف کارگری در پیش گیرند و آن را حفظ کنند! به همین خاطر باید تأکید کرد که قبل از هر چیز لازم است درک طبقاتی پیدا کنیم، و درک طبقاتی هم بدون دانش طبقاتی میسر نمی‌شود! با درک غیرکارگری، هر تشکلی هم که داشته باشیم، حتاً در صورتی که ما را به حال خود بگذارند! - در آنجا هم کار کارگری انجام نخواهیم داد! زیرا اصولاً دید ما کارگری نیست! بنابراین باید ابتدا دیدمان را کارگری کنیم!...

خلاصه کنم: با حضور انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، کارگران مستقل ایرانی در خارج از کشور، که در احزاب و سازمان‌های سیاسی فعالیت نداشتند، جایی برای تجمع یافتند. انجمن امکانی را فراهم آورد تا کارگران فعال در احزاب و سازمان‌ها نیز - اگر قادر می‌بودند - حرف‌های کارگری خود را در آنجا بزنند و مباحث طبقاتی خود را در آنجا مطرح سازند!

ولی متأسفانه اندیشه و درک خود کارگران، به واقع چندان هم کارگری نبود! تفکرات و ادراک طبقاتی ما هم نشأت گرفته از همین فرقه‌ها و گرایش‌های غیرکارگری متعلق به "چپ" و "راست" رایج در "جنبش" ما بود، که اهداف دیگری را دنبال می‌کردند و می‌کنند! باین‌همه کارگر تبعیدی شرایطی را فراهم ساخت تا کارگران در محیط مستقل و مناسبی، دامن‌زدن به بحث‌های واقعی را در جهت ارتقاء خود، مجاز شمارند! ولی متأسفانه چنین نشد! همان‌طور که نشریه کارگر تبعیدی تا حدی نشان می‌دهد، این تشکّل مستقل از فرقه‌ها، محلی شده بود برای تجمع کارگران. کارگر تبعیدی، هرچند نه چندان عمیق، معه‌ذا تلاش در انعکاس حقایق و رویدادهای مربوط به کارگران را داشت. بسیاری از کارگران ایرانی در خارج از ایران را در خود گرد آورده، آنها را در جهت معضلات کارگری فعال نمود. این انجمن برای بیان مشکلات کارگران، یک کانون کارگری شده بود. نخستین و تنها محلی بود، که با همه ضعف‌هایش، کارگران را بدون در نظر گرفتن گرایش‌های خطی و تشکیلاتی، به درون خود می‌آورد. انجمن ما، کارگران را به مثابه کارگر می‌پذیرفت، نه با آرم، نشان و "گرایش". درد ما درد کارگری بود، نه شعارهای مربوط به غیر و... و ما موفق شدیم اندکی از شرایط دشوار کارگران ایران را به بسیاری از کشورها نشان دهیم.

وجود چنین تشکلی، که صرفاً خود کارگران گردانندگان آن باشند، طبعاً برای خیلی‌ها - چپ، راست، میانه و... - ناخوشایند بود. به همین سبب حفظ و سرپانگه داشتن آن هم کاری بس دشوار بود! تازه، این تشکّل به فاصله‌ای دور از رژیم حاکم بر ایران شکل گرفته بود! و سرانجام، آنچه به نام "گرایش‌های" کارگری معروف است، با اهدافی غیر کارگری، توانست آن را نابود نماید!

بنابراین آنچه گفته شد، کارگران واقعی، که امروزه با هزاران مُعضل دست‌به‌گریبان‌اند، باید با هشیاری و تعمق بیشتری توجه کنند که پشت شعارهای عدیده‌ای مانند "ایجاد تشکّل‌های مستقل" و امثالهم، که به نام آنها طراحی شده، چه اهدافی درپیش است، که به خاطر آن این همه نوشته بیرون داده می‌شود، بحث و گفتگوها انجام می‌پذیرد، امضاها جمع شده و پای درخواست‌های عجیب و غریب گذاشته می‌شود (که متأسفانه یک‌بار در مورد خود من هم انجام گرفت و آقای خسروشاهی با ترفند خاصی و بدون موافقت من، امضاء مرا نیز پای یکی از این نوشته‌ها گذاشت!)... آیا همه این‌ها به خاطر دلسوزی و همدردی با ما کارگران صورت می‌گیرد؟! تجربه، هزاران بار به ما نشان داده است، که هر تشکّل و حرکتی، که از درون خود کارگران نجوشد، و حتّاً اگر از درون کارگران فاقد دانش طبقاتی شکل بگیرد، بالمآل علیه کارگران عمل خواهد کرد! کارگران به تجربه دریافته‌اند که مبارزه واقعی‌شان بایستی مستقل از هیاهوی تبلیغاتی و مبتنی بر اندیشه طبقاتی انجام پذیرد، و آنها بایستی تمامی جذر و مدهای سیاسی و اقتصادی، و همچنین عناصر و دسته‌های متعدد را، که عموماً کارنامه درخشانی هم ندارند، زیر ذره‌بین بگذارند! بنابراین، بدون تعارفات و مصلحت‌گرایی‌های معمول، کارگران ناچارند خود رأساً با همه مسائل و معضلات مربوط به خودشان مقابله کنند! قدرت تشخیص و تجربه، بینائی لازم را به آنها خواهد داد... این همه اما تنها با کسب دانش طبقاتی میسر خواهد بود، که در آن صورت به رهبر، نماینده، میانجی و این قبیل واسطه‌ها نیازی نخواهند داشت: در صورت تسلط بر دانش طبقاتی، آنها خود چگونگی مبارزه طبقاتی را معین خواهند نمود!... حقیقت این است که چه غیر کارگران، و چه کارگرانی که درک کارگری ندارند، آن هم با شیوه‌های غیر کارگری، و با عملکرد غیر کارگری، حتّاً اگر هم بخواهند، نمی‌توانند منافع کارگران را به پیش برند!

همیشه در کسب و کار و تجارت، کالاهائی هستند که خرید و فروش می‌شوند. و ما به تجربه دیده‌ایم درد کابینی که به نام کارگران باز شده‌اند، این نیروی کار و منافع کارگران است که مورد معامله قرار می‌گیرد!... و ما کارگران، تنها باید به خودمان امید ببندیم!